

علت عزاداری قبل از شهادت



آیت الله قرهی گفت: شما قبل از شهادت ابی عبدالله (ع) دارید عزاداری می کنید. به تعبیری این یک نوع ستّ شکنی است. علت این مطلب چیست؟ در حالی که قاعدتاً باید مکروه باشد که تا قبل از روز شهادت ابی عبدالله (ع) که روز عاشورا است، عزاداری کرد؟

آیت الله قرهی گفت: شما قبل از شهادت ابی عبدالله (ع) دارید عزاداری می کنید. به تعبیری این یک نوع ستّ شکنی است. علت این مطلب چیست؟ در حالی که قاعدتاً باید مکروه باشد که تا قبل از روز شهادت ابی عبدالله (ع) که روز عاشورا است، عزاداری کرد؟

به گزارش خبرگزاری مهر، آیتالله قرهی در سخنرانی خود در شب اول محرم بیاناتی فرموده که متن آن در پی می آید. دو سؤال راجع به محرّم و عزاداری مطرح است. یکی این که علت عزاداری قبل از شهادت چیست و دیگر این که اصلاً علت العلل وقایع کربلا و عاشورا چه بود.

اولاً همان طور که می دانید و قبلاً عرض کردم در اسلام شدیداً هم مکروه است که قبل از این که کسی جان بدهد، یعنی بر بالین محتضر فغان و گریه کنند و مشکی بپوشند. لذا دارد که بالای سر محتضر مشکی نپوشید و گریه نکنید. حتی بیان شده دکمه های روی لباس و آنچه را که روی سینه اوست، باز کنید که آرام جان بدهد. اگر بالای سر محتضری هستید که دارد جان به جان آفرین تسلیم می کند، خودتان را کنترل کنید. عزاداری را برای بعد بگذارید.

اما شما قبل از شهادت ابی عبدالله (ع) دارید عزاداری می کنید. به تعبیری این یک نوع ستّ شکنی است. گاهی حتی دیگر نه تنها از شب اول محرم بلکه چون آن زمینه ها را می خواهند آماده کنند، دو الی سه روز قبل از مساجد، تکایا، حسینیه ها، مهدیه ها و همه آن جاهایی که عزاداری می شود، سیاه پوش می شود. علت این مطلب چیست؟ در حالی که قاعدتاً باید مکروه باشد که تا قبل از روز شهادت ابی عبدالله (ع) که روز عاشورا است، عزاداری کرد؟

اتفاقاً شما برای حضرات معصومین دیگر هم همین کار را می کنید و فقط زمان شهادت عزاداری می کنید. البته یک استثناء دیگر هم دارد که برای امیرالمؤمنین (ع) هم از شب ضربت خوردن سیاه می پوشیم و برای بی بی دو عالم (ع) هم که بحث فاطمیّه است که اتفاقاً همین فاطمیّه اول و دوم و مابین آن هم یک حکمت است که چرا بعضی 75 روز و بعضی 95 روز بیان کردند که اگر برسم عرض می کنم که اصلاً باید این طور می شد این «باید این طور می شد» خیلی مهم است - وقتی ما شهادت یا به تعبیری رحلت پیامبر عظیم الشان را می دانیم، شهادت امیرالمؤمنین (ع) یا امام مجتبی (ع) را می دانیم، چطور می شود مابین آن بی بی دو عالم (ع) گاهی 75 و گاهی 95 روز بعد تصوّر شود؟ علت و حکمت آن چیست؟ اگر برسم عرض می کنم که بدون حکمت نیست اما علی ای حال غیر از این بزرگواران برای هر کدام از حضرات معصومین دیگر وقتی می خواهید عزا برپا کنید، طبعاً شب شهادت آن امام همام و روز آن و شام غریبان را عزاداری می کنید اما برای ابی عبدالله (ع) ده روز جلوتر. دلیل چیست؟ اولاً بدانید این ستّ من ناحیه المعصوم است و ما یعنی محبّین اهل بیت از خودمان در نیاوردیم. امام زین العابدین (ع) در یک مقطع زمانی و امام باقر (ع) و اوج آن را که در زمان درگیری ظالمین با هم بود و دعای مؤمنین مستجاب شده بود که «اللهم اشغل الظالمین بالظالمین» و بنی الامیّه و بنی العبّاس با هم درگیر بودند، وجود مقدّس حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) درست کردند.

ابی بصیر یار باوفای آن حضرت است که هم در ادب و هم در اطاعت، این دو بال بندگی که بارها عرض کردم، در محضر امام خودش مقام داشت. لذا ابی بصیر در اکثر کلاس های حضرت حضور داشتند. چون می دانید که حضرت کلاس ها و دروس مختلف داشتند از فیزیک و شیمی و فقه و اصول و ریاضیات و ... داشتند و آن چهار هزار شاگردی که شنیدید این گونه است. طوری بود که حضرت نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشاء را به سرعت می خواندند. صبح که درس را شروع می کردند، باز بلافاصله بعد از نماز ظهر و عصر هم یک کلاس دیگر تشکیل می دادند و از آن موقعیّت برای نشر علم آل محمد (ص) استفاده می کردند و علوم اهل بیت را می شکافتند. لذا می دانید هر دو امام همام باقرین و صادقین (ع) هستند؛ یعنی هم امام باقر، باقرالعلوم هستند و هم امام صادق، باقرالعلوم هستند.

ابی بصیر مؤدب است، اکثر جاهایی که روایت داریم وقتی خطاب به حضرت می کند، این گونه بیان می کند که «جعلتُ فداک». اما یکی هم مثل نعمان است که دو سال بیشتر شاگردی امام را نکرده است اما مدّعی شد و جلوی امام صادق ایستاد. خودش بیان می کند «لو لا السنتان لهلك نعمان» اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک شده بود؛ یعنی هر آنچه که دارد، از حضرت است اما بعد برای خودش مکتب درست می کند. حالا تفاوت های این دو را ببینید که این برای من و شما یک درس بزرگ است.

خدا آیت الله مهدوی کنی را رحمت کند. یک بار آقایان دانشگاه امام صادق، خدمت آقا رسیده بودند، بنده هم دعوت بودم، رفتیم. حضرت امام خامنه ای آمدند، پایین، روی آن سنی که معمولاً صندلی ایشان را می گذارند، نشستند. خلاف معمول، یک صندلی هم کنار ایشان برای آیت الله مهدوی کنی گذاشته بودند. ایشان هم آن جا نشستند و صحبتشان را کردند اما وقتی آیت الله مهدوی کنی فرمایشاتشان تمام شد، بلند شدند. فیلمش هم موجود است که آقا با همان حالت فرمودند: بفرمایید.

بفرمایید. اما ایشان ننشستند، پایین رفتند و روی صندلی‌هایی که کنار هست، نشستند؛ یعنی ادب را رعایت کردند، خودشان را در ردیف ولایت ندیدند، با این که سنشان هم بزرگ‌تر از آقااست. ادب خیلی مهم است.

ابی‌بصیر هم همین‌طور است. لذا ابی‌بصیر در بیت آقا، حضرت صادق القول و الفعل ورود پیدا می‌کند. می‌گوید: کسی زنان آل الله را نه می‌دید و نه صدایشان را می‌شنید اما اول ماه محرم که می‌شد، حضرت در یکی از اتاق‌هایی که بزرگ‌تر بود، پرده می‌زدند و اهل حرم را پشت پرده قرار می‌دادند و به زنان می‌گفتند پشت پرده بیایید، و خودشان شروع می‌کردند مصیبت خواندن و بعد از حضرت هم اهل ذکر و شعرا شروع می‌کردند به روضه خواندن و ابی‌بصیر می‌گوید: هرچه که جلوتر می‌رفت، شب اول، شب دوم می‌شد؛ شب دوم، شب سوم می‌شد؛ ... حزن امام بیشتر می‌شد و حالشان متغیر بود.

پس این ست از معصوم است اما چرا؟ دلیلش این است: می‌دانید سال نو در نزد مردم توأم با جشن و سرور است. میلادی را می‌بینیم همین‌طور است. حتی بعضی‌ها سال‌های مخصوص خودشان دارند، مثلاً چینی‌ها، ژاپنی‌ها و دیگر ملل و اقوام برای خودشان سال نوبی دارند که جشن می‌گیرند. سال نو ما هم اول فروردین است و به تعبیری می‌گوییم عید است. مردم جشن و سرور می‌گیرند که حداقل قضیه‌اش این است که دید و بازدید و صله ارحام انجام می‌شود. عرب هم همین حال را دارد. سال قمری را که سال نو آن‌هاست طبعاً مثل دیگران هم نو می‌پوشند و هم مطالب دارند. حضرات خواستند به ما یاد بدهند، دیگر بعد از ابی‌عبدالله سال قمری به عنوان سال نو نیست. کدام سال نوبی که در آن سال حضرت با اهل و عیالش در کربلا بیایند - چون حضرت روز دوم وارد کربلا می‌شوند - بعد در محاصره باشند تا روز عاشورا، یعنی روز دهم و به شهادت برسند؟!

از یک طرف این مسئله است و از طرف دیگر اتفاقاً می‌خواهند جلب توجه کنند. یک نوع پیام دادن که ببینید این‌ها جشن نمی‌گیرند. چرا؟ دلیلش این است و بعد مردم بروند به سمت اهداف ابی‌عبدالله(ع).

عدم دین‌داری مردم، عامل وقوع عاشورا

اما سؤال دیگر: به راستی چرا این‌طور شد؟

بحث سیاسی را کنار بگذاریم که سیاست ما عین دیانت ماست، اما همه فقط و فقط به خاطر یک مطلب است: این که مردم به معنای حقیقی دین‌دار نبودند. مردم دنیا‌دار بودند، نه دین‌دار. این که مردم دین‌دار نبودند را هم خود ابی‌عبدالله(ع) فرموده است.

بله، اتفاقاً مردم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند. اصلاً در همان زمان هم رسم بود که خلفای جور یا حتی والیانی هم که آن‌ها تعیین می‌کردند، وقتی می‌خواستند بیعت بگیرند، در مسجد بیعت می‌گرفتند و همه در مسجد می‌آمدند. ابن‌زیاد هم وقتی به آن صورت چهره خودش را بست و به کوفه ورود پیدا کرد و در مسجد رفت و روی منبر نشست. اصلاً منبر در وهله اول در حکومت دینی به عنوان جایگاهی برای عهد و پیمان بستن با والی معروف است و بعد به عنوان وعظ است. این نکته مهمی است. لذا وقتی دین را بیان می‌کنیم، به صورت ظاهر این‌ها دین دارند و اگر آن‌طور حساب کنیم، ای بسا نسبت به امروزی‌ها خیلی هم دینشان قوی‌تر بود. چون دائم نماز می‌خواندند.

مثل آنچه که شما امروز در مدینه و مکه هم می‌بینید. البته خود مردمشان نه، اگر کسی مدینه و مکه بیاید و الا این را دیگر به تجربه دیدیم که خود مردمشان نمی‌آیند. درها را به زور می‌بندند اما چند خیابان آن طرف‌تر حتی درها هم بسته نمی‌شود. در ریاض و طائف امثالهم مغازه که بسته نیست و باز است که هیچ، اصلاً از حجاب و مطالب هم در آن‌جا خبری نیست. هرچه هست در مدینه و مکه است، آن هم در باب تظاهر به این که وهابیت بگویند ما دین داریم.

پس به صورت ظاهر دین داشتند اما دین‌دار نبودند یا به تعبیر بعضی‌ها دین‌مدار نبودند.

چه عامل شده که از روز نخست تا به حال انبیاء کشته شوند؟ ابناء انبیاء کشته شوند؟ حضرات معصومین کشته شوند و به شهادت برسند؟ یک دلیلش همین است که دین برای دنیا ابزار شد، نه دنیا ابزار شود برای دین - خوب به این مطلب دقت کنید این‌ها جایشان را با هم عوض کردند.

ساخت دنیا هم از راه دین است

این که من در بحث مراقبه در اخلاق عرض کردم که وقتی فردای قیامت از اعضاء و جوارحمان هم سؤال می‌کنند و این‌ها شروع می‌کنند به جواب دادن و علیه ما شهادت می‌دهند می‌خواهد به ما یک پیام بدهد. پیامش چیست؟ این که اعضاء و جوارح تو هم، برای تو ابزار است. ابزار اصل نیست، اصل تو آن روح توست، «تَقَحَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» [1] و الا حتی این اعضاء و جوارح ابزار بندگی است تا بشوی عبدالله، بنده پروردگار عالم.

اگر توانستی از این ابزار برای بندگیت استفاده کنی، بردی و الا امکان دارد این اعضاء و جوارح تو، ابزار ابلیس و ابزار شیاطین جن و انس بشود و تو در اختیار آن‌ها بشوی. پس تو باید بدانی این‌ها ابزار است. عالم ابزار است، دنیا ابزار است. دنیا برای دین است، نه دین برای دنیا.

لذا مردم این را نفهمیدند و بشر از روز نخست تصوّر کرد که دین آمده تا دنیای آن‌ها را تأمین کند گرچه ادامه‌اش را نمی‌شود گفت حاشیه بزنیم، نمی‌شود بگوییم که به تعبیر امروزی‌ها داخل پیرانتز چون به تعبیر ما طلبه‌ها به خودی خود یک پیوستی به هم هست - اتفاقاً دین دنیا را هم می‌سازد «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» [2] اما امایش این‌جاست - دین برای دنیا نیامده.

پس اگر دین دنیا را هم می‌سازد یعنی چه دین برای دنیا نیامده؟ اگر کسی بگوید: دین برای دنیا آمده، دین می‌شود ابزار. وقتی دین، ابزار برای دنیای تو شد، طبیعی است دیگر دنیا اصل می‌شود و دین ابزار فرع - در این مطلب به خصوص جوان‌های

عزیز دقت کنید. به تعبیر امروزی‌ها این یک تز و راهکار است - اما اگر برعکس شد؛ یعنی دنیا برای دین شد؛ چون دنیا در خدمت دین قرار گرفت و دنیا به دین عرضه شد، آن وقت دین، دنیای شما را به احسن وجه می چرخاند. اما اگر برعکس شد و دین در استخدام دنیا قرار گرفت، بدانید دنیائتان هم، دنیای خوبی نخواهد بود. چرا؟ چون از این‌جا به بعد دین را، برای دنیا می خواهی. هرجایی که دیدی دنیایت دارد لنگ می زند، به تعبیر امروزی‌ها می خواهی از دین که ابزاری عمل کند.

این دین، دین بما هو دین نیست. تازه امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه یک چیزی فراتر می فرمایند که اصلاً دنیا برای دین هم نیست، در استخدام توست که تو دین را بشناسی. حضرت می فرماید دنیا برای توست و تو و دنیایی که برای توست، برای دین هستی. حالا اگر جای این‌ها عوض شود؛ اگر دین بیاید و برای دنیا شود، معلوم است دیگر صورت ظاهر دین دارند اما به حقیقت دین ندارند.

اما اول فرمایشی از ابی‌عبدالله(ع) را عرض کنم و بعد برویم سراغ فرمایش خود وجود مقدس امیرالمؤمنین(ع). این روایت را خیلی شنیدید اما امروز می خواهم تک‌تک کلماتش را بررسی علمی حکمتی که اولیاء خدا گفتند، کنیم.

چه کسانی مستخدم دنیا هستند؟

حضرت می فرمایند: «إِنَّ التَّاسِعَ عَشَرَ الدُّنْيَا» [3]. اولاً حضرت «إِنْ» آورده که عنوان این قرار بدهد که الآن این‌طور محقق شده که مردم بنده دنیا هستند؛ - این هم یک نکته دیگر است که باز به عنوان تز و نگرشی جدید یا ایدئولوژی یا هر چه که اسمش را بگذاریم، هست - چون اگر دین در استخدام دنیا درآمد، نه دنیا در استخدام دین، و دین ابزار برای دنیا شد بدانید نتیجه اش این که انسان‌ها عبد دنیا می شوند. این نکته خیلی مهمی است. یعنی این صغری کبری، این‌گونه نتیجه می دهد و به تعبیری حاصل کار این می‌شود که انسان بنده دنیا می‌شود؛ یعنی نه تنها دیگر اصلاً دین را کنار گذاشت بلکه بیچاره آن انسانی که فکر می‌کرد حالا از طریق دین، می‌تواند دنیایش را آباد کند. البته عرض کردیم و دیگر نمی‌خواهیم خیلی این مقدمه را تکرار کنیم که بله می‌شود از طریق دین، دنیا را به دست آورد اما به شرطی که دنیا را به دین عرضه بداری.

آن وقت خصوصیت چیست؟ - این‌ها نوعی نگرش است. نگرش و جامعه شناسی دینی است - این که اگر دنیا را به دین عرضه کردی، دین هم دنیایت را تأمین می‌کند؛ هم آخرت را و هم تو را بنده خدا می‌کند اما اگر برعکس شد و دین ابزار برای دنیا شد، نتیجه این می‌شود که گرچه تو دنبال این بودی که از دنیا استفاده کنی - معمولاً بشر این‌طور است که می‌خواهد از دنیا استفاده کند- اما برعکس، دنیا از تو استفاده می‌کند. خیلی عجیب است! تو می‌خواستی دنیا در استخدامت قرار بگیرد، اما برعکس می‌شود و عبد دنیا تو می‌شوی؛ یعنی به تعبیر دیگر تو می‌شوی مستخدم دنیا.

لذا اصلاً آخرت را هم ولش کنید. به تعبیر عامیانه اصلاً آخرت هیچی اما مگر من دنیا را نمی‌خواهم، مگر انسان دنبال دنیا نمی‌گردد؟! اگر دنیا را هم می‌خواهی، باید از طریق دین بیایی و لا دین را برای دنیا بیاوری، نتیجه‌اش این می‌شود که دنیا کاری می‌کند که تو ابزار دنیا می‌شوی؛ نه این که دنیا ابزار برای تو شود.

با آن مقدماتی که بیان شد، بحث ما این است که چرا قضیه کربلا به این‌جا کشیده شد. داریم این را می‌گوییم که چون برعکس شد و دین و دنیا جایشان با هم عوض شد. به جای این که دنیا ابزار برای دین شود، دین ابزار برای دنیا شد.

من در مباحث دیگر درباره بعضی که شیفته دنیا می‌شوند و حب دنیا در دلشان زیاد می‌شود. گفتیم: بعضی ماشین و مرکبی دارند. مرکب یعنی من باید سوارش شوم اما گاهی بعضی آن قدر به او علقه دارند که مدام به آن دستمال می‌کشند که به تعبیری نگذارند یک خشی به ماشینشان بیافتد. نمی‌خواهم بگویم به ماشین نباید رسید، حتی داریم «النظافة من الایمان» [4]، نه «من الدین»، یعنی حتی بالاتر از دین، از ایمان است اما بعضی دیگر این قدر حب به آن دارند که اگر ماشینشان طوری شد، قلبشان می‌گیرد. اگر ماشینشان را دزد ببرد و ماشین گران قیمتی هم باشد خدای نکرده تا دم سخته هم می‌روند.

یا مثلاً اگر یک تاجر در تجارت شکست خورد، بعضی سخته می‌کنند، چون این وابسته به آن است، درحالی که آن باید برای این ابزار باشد. لذا معلوم می‌شود این کسی که این قدر به ماشینش می‌رسد و یا اگر ماشینش گم شود تا مرز سخته جلو می‌رود، یک عمر او مرکب ماشین بوده و این ماشین که باید مرکب باشد راکب او بوده؛ یعنی ماشین سوار او بوده، نه او سوار ماشین. این‌ها جایشان عوض شده بوده است.

بی‌وفایی، خصوصیت بی‌دینی

وجود مقدس ابی‌عبدالله(ع) همین را می‌فرمایند. در این چند شب در تاریخ می‌رویم و نمونه‌هایی را می‌گوییم. بیان می‌شود که اتفاقاً یهود با همین ابزار وارد شده. هر جا جلو آمده، دنیا را جلوه داده است.

یکی از خصوصیات ابلیس - خاطرتان هست که داشتیم در آن روایت شریفه در اخلاق جنود عقل و جهل را عرض می‌کردیم و گفتیم که چون ابلیس در جهل مطلق است و از جنود جهل استفاده می‌کند و این‌ها برای او ابزار است - بی‌وفایی است. این را بدانید بی‌وفایان عالم به سپاه خودشان هم بی‌وفا می‌شوند. خصوصیت بی‌دینی این است که بی‌وفا می‌شوی.

ما این را دیدیم دیگر. من بحتم سیاسی نیست اما چه کنیم، مجبوریم مصداق بیاوریم. آن شخصی که می‌خواست رئیس جمهور شود و فتنه هم درست کرد، جلو جلو معاون اول خودش را هم درست کرده بود، وزرا هم درست کرده بود، عکسش را هم همه جا زده بود که این معاون اول من است اما روز انتخابات دیدیم آقای معاون اول رئیس جمهوری که هنوز رئیس جمهور هم نشده بود، رأیش را بالا آورد و نشان داد که من به این رأی ندادم و به دیگری دارم رأی می‌دهم. از این قضیه عکس گرفتند و فیلمش هم وجود دارد و مستند است. یعنی ببینید بی‌وفایی تا کجا؟! اگر هر کسی دیگر بود، جای آن کسی که کلاه سرش رفت - که آن کسی که عمامه سرش هست، دیگر نباید بگذارد سرش کلاه بگذارد - باید همان روز که این را شنیده بود و فیلمش را

دیده بود، می رفت و یک سیلی محکم به گوش او می زد. حق هم داشت بزند. همین است دیگر، کسی که دنیا طلب است، بی وفا می شود. اگر رئیس جمهور می شد، خودش که کارهای نبود و چیزی بلد نبود، همه کاره این ها می شدند.

حتی سپاه شیطان هم از دنیا بهره نمی برند

لذا یکی از قضایای ابلیس همین است. طوری است که اجازه نمی دهد از دنیا استفاده کنند و به سپاه خودش هم خیانت می کند؛ یعنی این طور نیست که آن ها هم از دنیا بهره ببرند. روایت داریم که به انبیاء هم گفته و خودش را به صورت یک پیرزنی که بزک کرده نشان داده و بعد یک جایی هم می گوید که من خیلی همسر دارم. - إن شاء الله بعدها این روایت را که با سندهای صحیحیه از باب رجال و درایه است و همه قوی و متقن است، می خوانیم - بعد از او می پرسند که به کسی هم کام دادی؟ می گوید: ابداً! همه را کشاندم اما به هیچ احدی کام ندادم. شیطان ملعون همین است، دنیا را جلوه می دهد اما به هیچ کسی هم اجازه نمی دهد که از دنیا استفاده کنند. لذا او را بنده دنیامی کند اما اجازه نمی دهد از دنیا استفاده کند. پس دنیا بنده او نمی شود، دنیا برای او نمی شود. او برای دنیا می شود.

کسالت در نماز، خصوصیت منافقین

«إِنَّ النَّاسَ عِيبٌ الذُّنْيَا»، این ها عبید و بنده دنیا هستند، اما این ها که دین هم دارند، پس دین چه؟ «وَالَّذِينَ لَعَنُوا عَلَى أَسْنَتِهِمْ» دین هم لقلقه زبان شان است. او نماز می خواند، یعنی چه لقلقه است؟ یعنی او منافق است که مثلاً در نماز هم به تعبیر قرآن کریم و مجید الهی کسل هستند و این حالت را دارند.

لذا در این مورد ما هم باید هشیار باشیم. جوانان عزیز! اگر دیدید در خلوت اهل نماز نبودید، بدانید که نستجیر بالله و نعوذ بالله یک مقدار از آن مایه های نفاق در درون شماست. چون قرآن می فرماید منافقین این طورند که در نماز کسل هستند. اما در اولیاء خدا برعکس است. هر چه در خلوت بروند، حالشان طور دیگری است. قیامشان، قعودشان، اشکشان، ناله شان، فغانشان، عشق بازی شان با پروردگار عالم بیشتر است و اتفاقاً حالشان یک حال دیگری می شود. یک حال قشنگی که دیگر وصف ناپذیر است.

پس دین لقلقه زبان شان است. اتفاقاً نماز هم می خوانند اما لقلقه است. «يَحْطُوتُهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ» تا موقعی که دنیایشان را تأمین کند، دیندار هستند؛ یعنی دین را برای دنیا می خواهند، نه دنیا و خودشان را برای دین.

عرض کردم توجه کنید اشتباه نشود. این را باز تکرار می کنم برای این که در آن نکته هست. بیان کردم اگر کسی دنیا و خودش را به دین عرضه بدارد، دین، هم دنیایش را تأمین می کند و هم آخرتش را. این یک قاعده است اما اگر از دین بخواهد استفاده کند، دنیایش هم تأمین نمی شود.

پس این ها هم تا موقعی که دنیایشان را بچرخاند، بله، دیندار هم هستند. همان که قرآن می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ» [5] اگر برای آن ها خیر بیاید، آن هم خیری که ما می گوییم خیر است، «اطْمَأَنَّ بِهِ»، خیلی هم مطمئن هستند، نماز شب هم بلند می شوند می خوانند اما «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» اگر آزمایش (فتنه در قرآن به معنی آزمایش است) پیش آمد، «انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ». انقلاب عربی است دیگر، «انقلب» یعنی این که تا دیروز خدا خدا می کرد، دیندار بود، مدافع دین و نظام بود وقتی فتنه و آزمایش برایش پیش آمد، نسبت به پروردگار عالم دگرگون می شود، نسبت به نظام دگرگون می شود. «حَسِرَ الذُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» یعنی هم این دنیا و هم آخرت خسارت می بیند. «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» که دیگر خسرانی آشکارتر از این نیست.

پس معلوم می شود یک عده از مردم دینشان حرفی است. تا یک مشکل پیش بیاید، می گوید: هر چه سنگ است، مال پای لنگ است. اما اتفاقاً شاید خدا دوست دارد، «إِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ» [6]، این خیلی مهم است.

اگر دنیایش تأمین شد، نماز شب هم می خواند، «اطمأن به» اما اگر دنیا تأمین نشد، خیر، «انقلب على وجهه حَسِرَ الذُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ». این گرفتاری است دیگر.

تفاوت بلا و فساد

«يَحْطُوتُهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَخْصُوا بِالْبَلَاءِ»، اولاً این نکته را بیان کنم که «مخسوا» چیست؟ «يَحْطُوتُهُ»، احاطه است، احاطه با ورود فرق می کند. یعنی اگر مشکلات برای شما به وجود آمد، مشکلات حقیقی نیست، تمام می شود. مشکلات شما را احاطه می کند اما ذاتی نیست، باید رفعش کنید. این «يَحْطُوتُونَ» است. احاطه کرده، پس تو باید رفعش کنی. اما اگر رفعش نکردی و نشستی، آن وقت می گویی این ها دنیای من را به هم ریخته و ...

کما این که پروردگار عالم می فرماید که اصلاً در دنیا نباید مشکل باشد و هرچه از مشکلات دنیا هست از خود ماست «ظَهَرَ الْقَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» [7]، ما خراب کردیم و فساد به وجود آوردیم. و الاً اصلاً چنین چیزی نمی بود.

البته بلا هم با فساد تفاوت دارد. بلا احاطه می کند اما ورود ندارد ولی فساد از درون بیرون می آید و عامل برای گرفتاری ها می شود.

مسئله دیگر هم این است که بلا را اگر تحمل کنی، برای دادن درجات است اما فساد خیر، فساد مال خودت است. لطف خدا این است که گرفتارت نکند. منتها اصطلاح عامیانه این طور است که باز هم ما به آن می گوییم بلا و می گوییم گرفتاری برایت نیاورد اما قرآن می گوید که اگر هم آورد، خودتان مقصرید.

علت گرفتاری به بلا چیست؟

اما «فَإِذَا مَخْصُوا بِالْبَلَاءِ»، حصّ یعنی آزموده شدن. کسی را بخواهند آزمایش کنند، نه این که بخواهند به حقیقت بلا برایش

بیاورند. « فَاِذَا مَجَّصُوا بِالْبَلَاءِ » یعنی این که آن‌ها را به بلا آزمایش می‌کنند، نه این که بلا را درونشان قرار بدهند، چون بلا احاطه است. - من دارم امشب نکات بسیار عالی را از فرمایش بزرگان خدمتتان بیان می‌کنم که هرکدام یک باب معرفتی را باز می‌کند که دید ما را نسبت به مباحث و جامعه‌شناسی دینی عوض می‌کند - « فَاِذَا مَجَّصُوا بِالْبَلَاءِ قُلَّ الدِّيَّانُونَ » آن وقت دینداران حقیقی کم می‌شوند. می‌بیند نمی‌تواند، چون حقیقت دین را نشناخته، لق‌لقه زبانش بوده. نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت، حتی روزه‌های مستحبی، دوشنبه‌ها و پنجشنبه‌ها، اوّل ماه و وسط ماه و آخر ماه، روزه می‌گرفت. اما خدا نیاورد آن زمانی که بخواهند به او درجه بدهند؛ چون یکی از دلایل دادن بلا این است که می‌خواهند درجه بدهند.

می‌خواستیم این مطلب را بیان نکنم اما اشکال ندارد، بیان می‌کنم. می‌دانید بعضی‌ها در دنیا بندگی نمی‌کنند و اصلاً درجات بندگی را طی نمی‌کنند و فقط یک سری اعمال انجام می‌دهند. چون پروردگار عالم می‌بیند اگر این‌ها را بخواهد برای دادن درجات بندگی دچار کند، از یک سری اعمال تکلیفی و حبّی دست می‌کشد. البته حبّی که در وجود این‌هاست به ظاهر حبّ است و لا اصل دین حبّ است «هل الدّینُ إلاّ الحُبُّ؟» [8] اما حبّ حقیقی با حبّ ظاهری تفاوت دارد. در حبّ حقیقی تکه تکه هم بشوی، دست از حبّت بر نمی‌داری. مثل ابی‌عبدالله (ع) و مثل اصحاب ابی‌عبدالله که درود خدا بر همه آن‌ها باد. این‌ها دست بر نمی‌دارند، حتی اگر کشته شوند و مجدّد زنده شوند، دوباره کشته شوند، آن هم با شمشیر تکه‌تکه شوند، دست بر نمی‌دارند. امروز یکی دو تا تیر می‌زنند و طرف تمام می‌کند ولی زخم شمشیر فرق می‌کند. باید مدام خون برود، بعد هم آن دردهایی که هست و ...

لذا پروردگار عالم به بعضی بلا نمی‌دهد. هر که در این بزم مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند. یعنی به بعضی چون می‌خواهد عبدشان کند، بلا می‌دهد اما به بعضی نه، فقط همان ظاهر بندگی را می‌دهد؛ عبدشان نمی‌کند.

خیلی عجیب است، فرمایش حضرت را ببیند، می‌فرمایند: «فاذا محصّوا»، نمی‌فرماید به بلا گرفتار می‌شوند، می‌فرمایند: آزموده می‌شوند. چرا؟ چون قبل فرمود: «وَالَّذِينَ لَعَنُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحْطُوتُهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ» که گفتیم دین در استخدام دنیا، نه دنیا در استخدام دین. وقتی این‌طور شد معلوم است دیگر گرفتار می‌شوند، دین‌دار کم می‌شود.

راه رسیدن به نفس مطمئنه

لذا اوّل این را عرض کنم که در روایت داریم یک کسی محضر امام معصوم (ع) بود و دعا کرد که خدایا! بلا نیاید. حضرت فرمودند: این اشتباه است. دعا که می‌کنی بگو: خدایا! آنچه که ما طاقتش را نداریم، نیاید. «رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» [9] این‌طور دعا کنید.

اما آن‌ها که طاقتشان بیشتر می‌شود خدا به ایشان یک چیز دیگری می‌دهد، می‌خواهد در بندگی رشد کنند. اخلاق با جامعه‌شناسی دینی با سیاست همه به هم گره خورده است. مگر ما در اخلاق دنبال نفس مطمئنه نمی‌گردیم؟ گفته‌اند شأن نزول این آیه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» [10] برای ابی‌عبدالله (ع) است. معلوم می‌شود هرکسی در بندگی بخواهد بیشتر رشد کند تا به نفس مطمئنه برسد، باید با بلاها روبرو شود. بلاها را احاطه می‌کند و حالا به وسیله بلاها امتحان و آزمایش می‌شود. پس بلا در درون نمی‌رود. فساد است که از درون به بیرون می‌رود. بلا در درون نیست، احاطه است و بعد هم آزمایش به وسیله بلا است. اگر سرافراز از این آزمایش بیرون آمدی، از این درجه به درجه بالاتر بندگی می‌روی تا آن‌جا که می‌شوی نفس مطمئنه.

حالا در نفس مطمئنه در اخلاق بعضی دنبال این می‌گردند که مثلاً فقط گناه نکنم، چطور چشمم را کنترل کنم و همان‌جا دیگر تمام می‌شود. نه این که بگویم این‌ها نیست این‌ها باید باشد و اتفاقاً اگر این‌ها شد، انسان می‌تواند در مقابل بلاهایی که احاطه‌اش می‌کند، مقاوم باشد. چون «الخلق وعاء الدين» اخلاق ظرف دین است اما بعضی فکر می‌کنند حدّ نهایتش این است اما نمی‌دانند این‌ها تازه آغاز برای نفس مطمئنه شدن است و هنوز تو به نفس مطمئنه نرسیدی. نفس مطمئنه آن موقعی است که تو را در بلا احاطه کنند. اگر آن موقع توانستی از این بلاها بیرون بیایی و با این بلاها آزمایش شدی و سرافراز بیرون آمدی، بدان آن موقع درجات را طی می‌کنی و نهایتاً به نفس مطمئنه می‌رسی. - به این جورچین دقت کنید. همه مباحث از اوّل بحث با هم ارتباط دارد. یک قطعه از این‌ها برداشته شود، این پازل به هم می‌خورد و از بین می‌رود -

حالا آن‌هایی که در بندگی آمدند تا بندگی کنند این‌طور شد اما آن‌هایی که به ظاهر دین‌دار بودند نفهمیدند که با ظاهر دین شده‌اند «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا» و آن کدی که عرض کردم خیلی مهم است و سعی کنید روی آن کار کنید. من سریع رد شدم اما تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که اگر دین در استخدام دنیا شد، آن وقت بدان دیگر تو دنیا هم نداری و تو بنده دنیا شدی «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا». تو می‌خواهی دنیادار شوی اما دنیادار هم نمی‌شوی، دنیا تو را هم می‌گیرد. خیلی جالب است، تو دین را برای دنیا می‌خواستی که دنیایت را درست کند تا دنیای خوبی داشته باشی اما دنیایت را که گرفت هیچ، تو را هم بنده خودش کرد. حالا این‌ها مقدمه بحث بود و إن شاء الله ادامه مطالب بماند برای جلسه آینده.

تقابل بین دنیا و دین نیست!

پس کربلا برای این به وجود آمد که «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا». نه تنها دیگر دنیا برای آن‌ها کاری نکرد، آن‌ها بنده دنیا شدند. حالا کربلا بوجود می‌آید، حالا ابی‌عبدالله (ع) به شهادت می‌رسد.

تقابل بین دنیا و دین نیست. تقابل بین ابزار دنیا و دین است این‌ها نکته است، از این‌ها گذرا رد نشوید - ابزار دنیا چه کسانی هستند؟ کسانی که دل به دنیا بستند. آن‌هایی که خواستند دین برای دنیایشان باشد، این‌ها شدند بنده دنیا، عبید الدنیا. این‌ها شدند ابزار دنیا. بنا بود دنیا ابزار این‌ها باشد و از آن استفاده کنند اما برعکس شد؛ این‌ها ابزار دنیا شدند. پس تقابل

ابزار دنیا با دین است، نه تقابل دنیا و دین.

این مطلب را هم به شما عرض کنم که دنیا به خودی خود هیچ تقابلی با دین ندارد. این سیاست دینی است، این مباحث شذراتی است که دارم عرض می‌کنم. دارم شذرات‌المعارف آیت‌الله شاه‌آبادی را به لسان دیگری با مطالب برای بزرگان عرض می‌کنم. پس این تقابل دنیا و دین نیست و دنیا و دین اصلاً بنا نیست تقابل پیدا کنند. اگر بنا بود تقابل پیدا کنند، دین در این دنیا نمی‌آمد. انبیاء هم در این دنیا نمی‌آمدند. تقابل ابزار دنیا و دین است.

حالا این را که یعنی چه ان شاء الله بعداً توضیح می‌دهم که خیلی نکات مهمی است. باید نگرشمان را درست کنیم، افق دیدمان را تنظیم کنیم و مراقب باشیم دین بما هو دین داشته باشیم، نه دین ساختگی.

بهترین تئوریسین‌ها چه کسانی هستند؟

یک چیزی به شما بگویم خیلی عجیب است، واقعاً غافلیم. ما خبر نداریم. خدا گواه است اولیاء خدا، عرفای عظیم‌الشأن به تعبیر امروزی‌ها بهترین تئوریسین‌ها و بهترین سیاست‌مداران هستند. همان عارف بالله که ناله و فغان می‌کند، سیاست کیاس است. به تعبیر امروزی‌ها آن نقشه راه را برای ما به خوبی ترسیم می‌کنند. می‌گویند آقا نقشه راه این است. اگر این‌ور بروی، این می‌شود. اگر آن‌ور بروی، این می‌شود. چون دین‌شناس حقیقی آن‌ها هستند. ما فکر می‌کنیم عرفا فقط یک گوشه‌ای یک نمازی، یک دعایی، بعد هم حالا لطفی هم خدا بهشان کرده و یک کراماتی هم دارند. یک نفس قدسی دارند که ما هم که به مشکل خوردیم برویم بگویم: آقا التماس دعا و ... خیر.

آیت‌الله خوشوقت، آن سیاست کیاس و عبد الهی این‌طور بود و چون دیگر نیست عرض می‌کنم، حیف شد. حالا بماند. اما یک عده از ما فقط می‌رفتیم که آقا یکی دو نکته اخلاقی بگویند و ... اتفاقاً خوب است اتفاقاً اخلاق را هم باید همان آن‌ها بگویند، همان‌ها که صاحب نفسند و سیاست کیاسند. آن‌ها می‌فهمند اخلاق چیست.

من این مطلب را بیان کردم. جوان‌ها این مطلب را سینه به سینه انتقال بدهید. الان دارند ترویج می‌کنند و اخلاقی را کسی می‌گویند که یک موقع در سیاست وارد نشود. اما اگر کسی در سیاست وارد شد، از نظام و ولایت دفاع کرد، از این سید عظیم‌الشأن دفاع کرد، می‌گویند: این سیاسی است اخلاقی که نیست. می‌خواهند این‌طور برای ما جلوه بدهند.

آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی اخلاقی محض بود. عارف بالله بود. از طرفی رشحات‌البحار را داشت که خیلی بی‌رودبایستی بگویم: کتاب رشحات‌البحار را به عدد انگشتان یک دست هم نمی‌فهمند. بعضی یک چیزهایی می‌نویسند، بعضی شرح هم زدند، اما واقعاً نمی‌فهمند. رشحات‌البحار غوغا است، در باب معرفتی، توحید، وحدانیت ذوالجلال و الاکرام، این که طبقات سیر و سلوک عرفانی به چه سبک و سیاقی است و ... محشر است. اما از آن طرف هم کتاب شذرات‌المعارف را دارند. اتفاقاً جالب است، به نظر می‌آید باید اسم آن کتاب، شذرات‌المعارف باشد، اما می‌گویند: نه، معارف این است. کتاب ولایت فقیه حضرت امام از کتاب شذرات‌المعارف آیت‌الله شاه‌آبادی گرفته شده است. سال 1325، در این کتاب بیان می‌کند که عده و عده باید با هم باشد. اگر نباشد چه می‌شود. جمعیت کم باشد چه می‌شود. از آن طرف اگر ما عده و ابزار را نداشته باشیم، چه می‌شود. می‌گویند: باید ما باشیم، ما جلو برویم. حتی یک جا عصبانی می‌شود می‌گوید: این چیست که شما پنبه را می‌فروشید یک من، شش هزار، بعد می‌گویید آن‌ها برای ما نخ و لباس تهیه می‌کنند و می‌فرستند و بعد آن‌وقت یک من را شش تومان می‌خرید، بعد می‌گویید: ما ارباب آن‌ها شدیم، آن‌ها خر ما هستند! بعد ایشان عصبانی می‌شوند، می‌فرمایند: اگر خوب دقت کنید معلوم می‌شود چه کسی خر کیست. می‌گویند: تو خر شدی، آن‌ها تو را خر کردند. می‌گویند: ما باید این ابزار را داشته باشیم. این عارف بالله داد می‌زند، فریاد می‌زند. آن‌وقت حالات او در دل شب را آن کسانی که در محضرش بودند، می‌دانند چگونه است.

این‌ها سیاست کیاس هستند. این‌ها می‌فهمند چه خبر است. این‌ها راه را برای ما نشان می‌دهند و مطالب را بیان می‌کنند. این‌ها نقشه راه را به خوبی و تا آخر بلدند و جورچین درست می‌کنند.

ای کاش مردم می‌فهمیدند که باید از اول دنبال معصومین بودند. ان شاء الله در شب‌های دیگر بگویم که چرا می‌گوییم: «واللعه الدائمة علی اعدائهم و مخالفهم» غیر از بحث وحدت، کلی می‌گوییم. چرا در زیارت عاشورا ابتدا صد مرتبه لعن است، بعد صد مرتبه سلام؟

چون در زمان حضرت حجت معلوم می‌شود که چه بوده. می‌گویند: خدا لعنتشان کند، ای کاش از ابتدا می‌گذاشتند. بعضی از اولیاء خدا می‌گویند: اتفاقاً آن زمان لعن بیشتر است. اما باید راهش را بلد باشیم که چطور باشد، نه آن‌طور که دشمن می‌خواهد خراب کند. نه افراط نه تفریط. از آن طرف باید بدانیم لعن چیست سلام چیست، این را هم باید بلد باشیم. این را دیگر باید دست اولیاء بسپاریم. آن‌ها نقشه راه را بلدند. خراب نکنیم.

امروز آن کسی که برگردد و به همسر پیامبر توهین کند، احمق است. من برای شما از نهج‌البلاغه می‌خوانم که بعد از جنگ جمل، وقتی آمدند به عایشه اهانت کنند، امیرالمؤمنین (ع) اجازه ندادند. فرمودند: او همسر پیغمبر است. اجازه نمی‌دهم کسی به او اهانت کند. حضرت اجازه ندادند. آن‌وقت یک عده احمق به نام امیرالمؤمنین اهانت می‌کنند. خود امیرالمؤمنین می‌فرمایند: نباید اهانت کنید. بله، در مقابل امیرالمؤمنین ایستاده بود، اما ایشان می‌فرمایند: کسی اجازه اهانت ندارد؛ چون همسر پیغمبر است هیچ کس اجازه اهانت ندارد و با تکریم با عایشه برخورد کرد. این که در مقابل حجت خدا ایستاده و گرفتار است، بله، این‌ها هست. ما نمی‌گوییم: این‌طور نیست.

خدا کند بفهمیم یعنی چه. معلوم می‌شود خیلی مواقع ما دین را هم نمی‌فهمیم. «لَعَنَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»، این‌طور شدیم، نمی‌فهمیم دین یعنی چه. برای این‌که نقشه راه به دست اولیاء خداست و ما هم نخواندیم. ما چقدر نهج‌البلاغه می‌خوانیم؟!

چقدر قرآن می‌خوانیم؟! چقدر تاریخ خواندیم؟! نمی‌فهمیم. دو بال پرواز اطاعت و ادب است. چقدر مطیعیم؟! فرمودند: قمه زنید. باید بگوییم: چشم. امام‌المسلمین است، ولیّ فقیه است، بر هر مجتهدی فرض است که اطاعت کند. می‌فرمایند: حتی در خفا هم نباید قمه زد، در خفا هم حرام است. بگو: چشم، تمام شد. نقشه راه را بلد نیستی، دین را خراب نکن. «حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» نشو. حالا مدام حسین حسین بگو، بر سر و سینه بزن، اما وقتی بلد نیستی خراب می‌کنی، مطیع باش. آقا فرمودند: علن زن، چشم. از آقا پرسیدند: در خفا چطور است؟ فرمودند: در خفا هم حرام است. تمام شد. اما باز هم طور دیگری می‌گوید.

همین بهانه گرفتن‌ها و دلیل آوردن‌ها بود که ... ابن عباس آمد نزد حضرت گفت این حرکت به سمت مکه ...، حضرت سکوت کردند، دومرتبه گفت، حضرت فرمودند: تو چه می‌گویی؟! امامشان را نصیحت می‌کردند. دلیل می‌آوردند. مواظب باشیم.

-
- [1]. حجر/ 29
 - [2]. بقره/ 201
 - [3]. بحارالأنوار، ج: 75، ص: 117، باب: 20
 - [4]. نهج الفصاحه، ص: 790، حدیث: 3161
 - [5]. حج/ 11
 - [6]. بقره/ 124
 - [7]. روم/ 41
 - [8]. وسائل الشیعه، ج: 16، ص: 171، باب: 15
 - [9]. بقره/ 286
 - [10]. فجر/ 27 - 30